

مورخ ۱۲ اکتبر ۱۹۱۲ در کنیسه
اسرائیلیان [معبد امانوئل] در سانفرانسیسکو:
درباره وحدت اساس ادیان و نقش دین و
تعالیم الهی در سعادت بشر

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



ORIGINAL



AUDIO

مورخ ۱۲ اکتبر ۱۹۱۲ در کنیسه اسرائیلیان [معبد امانوئل] در سانفرانسیسکو:

درباره وحدت اساس ادیان و نقش دین و تعالیم الهی در سعادت بشر^۱

(خطابات جلد دوم، ص ۳۰۷-۳۱۸)

هُوَاللّٰهُ

اول موهبت الهیه در عالم انسانی دین است، زیرا دین تعالیم الهی است. البته تعالیم الهیه بر جمیع تعالیم مقدم و فائق است. دین انسان را حیات ابدی دهد، دین خدمت به عالم اخلاق کند، دین دلالت به سعادت ابدیه نماید، دین سبب عزت قدیمه عالم انسان است، دین سبب ترقی جمیع ملل است. برهان بر آن این که چون در ادیان به نظر حقیقت نظر و تحرّی نمائیم، می بینیم دین سبب ترقی و سعادت ملل بوده. حال ما باید تحرّی نمائیم که دین سبب نورانیت عالم است یا نه، دین سبب ترقی فوق العاده عالم انسانی است یا نه. ولی باید به نظر حقیقت بینیم، نه تقلید، چه اگر به تقلید باشد هر یک عقاید خود را مرجح داند. بعضی گویند که دین سبب سعادت نیست، مایه ذلت است. پس اول باید تحرّی آن کنیم که دین سبب ترقی است یا تدنی، سبب عزت است یا ذلت تا برای ما شبهه ای باقی نماند.

لذا ذکر انبیاء و وقایع ایام آنها را می کنیم، نه بروایاتی که بعضی انکار توانند بلکه بیاناتی که مسلم عموم است، منکری ندارد. و آن این است که از جمله انبیا حضرت ابراهیم بود که بجهت آنکه منع عبادت اصنام کرد و دعوت به وحدانیت الهیه نمود، او را اذیت نمودند و از بلد اخراج کردند. لکن ملاحظه کنید که چگونه دین سبب ترقی است که آن حضرت عائله ای تشکیل فرمود، خدا آن را برکت داد، مبارک نمود به سبب دینی که از برکت آن انبیاء از آن عائله پیدا شد، اشخاصی مانند یعقوب مبعوث شدند، یوسفی مبعوث گردید، موسائی

^۱ خطابه در کنیسه اسرائیلیان سانفرانسیسکو ۱۲ اکتبر ۱۹۱۲ اول ذی قعدة ۱۳۳۰

ظهور نمود، هارون داود، سلیمان و انبیای الهی از آن عائله ظاهر شدند. ارض مقدسه در تصرف آنها آمد، مدنیّت کبری تأسیس گشت به سبب دین الهی که تأسیس شده بود. پس دین سبب عزّت است، دین سبب ترقی و مدنیّت است، دین سبب سعادت عالم انسانی است. این است که حضرت ابراهیم الی الآن خاندانش در جمیع عالم منتشر است. اعظم از آن این که حضرات بنی اسرائیل در مصر اسیر بودند، در تحت تعدی قبطیان در نهایت ذلّت بودند. قوم قبطی چنان بر ضدّ سبطی بود و غالب که در هر کار و زحمتی که می خواستند، سبطی را می گذاشتند. بنی اسرائیل در نهایت درجه فقر و ذلّت و توحش و جهالت بودند که حضرت موسی مبعوث شد. با آن که به ظاهر چوپانی بود، لکن به قوّت دین عظمت و اقتداری عجیب ظاهر نمود. نبوّتش در عالم شیوع یافت، شریعتش مشهور آفاق گردید. با آنکه فرید و وحید بود، به قوّت دین جمیع بنی اسرائیل را از اسیری نجات داد به ارض مقدسه برد تأسیس مدنیّت عالم انسانی نمود. چنان بنی اسرائیل را تربیت کرد که به منتهی درجه عزّت رسیدند، از حضيض اسارت به اوج نجات رسیده، در کمالات انسانی نهایت ترقی نمودند، در مدنیّت ترقی نمودند، در علوم و فنون ترقی کردند، در صنایع و حکم ترقی نمودند. بالاخص علوم و ترقی آنها به درجه ئی رسید که فلاسفه یونان به ارض مقدسه آمده از بنی اسرائیل تحصیل حکمت نمودند و این حسب تاریخ مسلم است که حتّی سقراط حکیم به ارض مقدسه آمده تحصیل حکمت از علماء بنی اسرائیل کرد، چون مراجعت به یونان نمود تأسیس وحدانیّت الهی فرمود، ترویج مسئله بقای روح بعد موت کرد، جمیع این حقایق از بنی اسرائیل تحصیل نمود. همچنین بقراط. خلاصه اکثر فلاسفه در ارض مقدسه از انبیای بنی اسرائیل تحصیل حکمت نموده، چون به وطن مراجعت می نمودند، انتشار می دادند. حال از امری که چنین ملّت ضعیف ذلیل را چنان قوی نمود و از اسارت به سلطنت رسانید و از جهالت به مقام علم و حکمت کشانید و فلاح و نجاح داد تا در جمیع مراتب ترقی کردند، معلوم می شود که دین امری است سبب ترقی و عزّت عالم انسانی و آن اساس سعادت ابدی است. اما تقالیدی که بعد پیدا شد، آن سبب خرابی و محیّت ملّت و مانع ترقیّات است. چنانچه در تورات و تواریخ مذکور که چون یهود به تقالید افتادند، غضب الهی مستولی شد. به جهت این که اساس را ترک کردند، خدا بختنصر را مبعوث کرد، رجال یهود را کشت، اطفال را اسیر نمود، بیت المقدس را خراب کرد، هفتاد هزار نفر را به اسیری به عراق برد و تورات را آتش زد. پس دانستیم که اساس دین الهی سبب عزّت و ترقی است و تقالید علّت ذلّت و حقارت است. به این سبب، دولت یونان و رومان مستولی بر یهود گردید و آنها را در تحت تعدی انداخت. طیطوس، سردار رومان ارض مقدسه را محاصره کرد، یهود را آواره نمود، جمیع رجال را کشت، اموال را غارت نمود، بیت المقدس را خراب کرد، تفرقه ای در بنی اسرائیل افتاد که هنوز مشهود است. پس اساس دین الهی بواسطه حضرت موسی سبب عزّت ابدی و ترقی و حیات بنی اسرائیل بود، لکن بعد تقالید سبب ذلّت و پریشانی آنها گردید که به کلّی از ارض مقدسه خارج و در جمیع عالم متفرّق گشتند.

باری مقصد از بعثت انبیاء سعادت نوع بشر و تربیت عالم انسانی است. انبیا معلّم عمومی هستند. اگر بخواهیم بینیم مسلمّ بوده اند یا نه، باید تحرّی حقیقت نمائیم. اگر نفوس را تربیت کرده اند، از اسفل جهل و نادانی به اعلی درجه دانش رسانیده اند، یقین است پیغمبر بر حق هستند. این را کسی انکار نتواند احتیاج به ذکر دیگر نیست که بعضی انکار نمایند بلکه اعمال حضرت موسی خود برهان کافی است، احتیاج به ذکر دیگر نیست. اگر انسانی بی غرض باشد و منصف و تحرّی حقیقت نماید، بی شبهه شهادت می دهد که حضرت موسی مرَبّی عظیم بود.

باری بر سر اصل مطلب رویم، اما منصفانه گوش دهید، تعصّبی در میان نباشد، همه باید حقیقت جو باشیم. مقصد از ادیان الفت بین بشر است، لهذا اساس ادیان الهی یکی است، تعدّد ندارد. هر دینی منقسم به دو قسم است. قسمی به عالم اخلاق تعلّق دارد و آن علویّت عالم انسانی و ترقیّات بشر و معرفه الله است و کشف حقایق اشیاء. این امر معنوی است و اصل اساس الهی ابداً تغییری نمی کند. این اساس جمیع ادیان است، لهذا اساس ادیان الهی یکی است. قسم ثانی تعلّق به معاملات دارد و آن فرع است، به اقتضای زمان تغییر می کند. در زمان نوح مقتضی بود انسان حیوانات بحریّه را بخورد. در زمان ابراهیم مقتضی چنان بود که انسان خواهر مادری خود را بگیرد، مثل سارا که خواهر حضرت ابراهیم بود. در زمان آدم چنان مقتضی بود که انسان خواهر خود را بگیرد، چنان که هابیل و قابیل نمودند، لکن در تورات حرام است. حضرت موسی در بیابان بود، برای مجرمین چون محبس نبود، اسباب نبود، به اقتضای آن وقت فرمود اگر کسی چشم کسی را کور کند، او را کور نمائید؛ اگر دندانی بشکنند، دندانش را بشکنند. آیا حال ممکن است؟ ده حکم قتل در تورات موجود که هیچیک حالا ممکن نیست جاری شود. در یک مسئله قتل قاتل حالا جمیع عقلا در بحث اند که قاتل را نباید کشت. آن احکام همه حقّ است، لکن به اقتضای زمان آن وقت برای یک دلار دست دزد بریده می شد، آیا حالا ممکن است برای هزار دلار دست بریده شود؟ پس این گونه احکام در هر دوری تغییر می کند و فرع است، اما اساس ادیان که تعلّق به اخلاق و روحانیات دارد تغییر نمی کند و آن اساس یکی است، تعدّد و تبدل ندارد. همان اساس را حضرت مسیح تأسیس کرد، همان اساس را حضرت محمد ترویج فرمود. جمیع انبیای الهی به حقیقت دعوت نمودند. مقصود کلّ یکی است و آن ترقّی و عزّت عالم انسانی و مدنیّت آسمانی است.

باری گفتیم دلیل بر نبوّت و برهان وحی، نفس اعمال آن نبی است. اگر اسباب ترقّی عالم انسانی است، شبهه ای نیست حقّ است. حال به انصاف شهادت دهید وقتی که ملت یهود اسیر بود و آن را دولت رومان محو کرده بود و اساس دین الله و شریعت از میان رفته بود، در همچو وقتی حضرت مسیح ظاهر شد اول اعلان نبوّت موسی را در عالم انتشار داد، نام آن حضرت را در اقالیم دنیا منتشر کرد. قبل از مسیح، در ایران و هندوستان و اروپا ذکری از حضرت موسی نبود، یک کتاب تورات در آن صفحات یافت نمی شد. حضرت مسیح سبب شد که تورات را به ششصد زبان ترجمه نمودند. مسیح علم انبیای بنی اسرائیل را بلند نمود که اکثر ملل عالم

مؤمن شدند به این که بنی اسرائیل شعب الهی و مقدّس و برکت یافته بودند، جمیع انبیای بنی اسرائیل مشارق و حی و الهام بودند و از افق ابدی مانند انجم درخشان. پس مسیح ترویج امر حضرت موسی نمود، نبوت موسی را انکار نکرد، بلکه ترویج فرمود. تورات را محو نکرد، بلکه منتشر ساخت. نهایت این است آن قسم اوامری که متعلّق به معاملات بود، بعضی را نظر به اقتضای زمان تغییر داد. این اهمّیتی ندارد، اما اساس موسی را ترویج کرد. و همچنین به قدرتی فائق و نفوذ کلمه الله، اکثر ملل شرق و غرب را جمع فرمود. آن ملل را با وجود آنکه در نهایت جدال و نزاع بودند، جمیع را در ظلّ خیمه وحدت عالم انسانی جمع کرد و تربیت فرمود تا ملّت رومان و ملّت یونان و ملّت سریان و ملّت کلدان و ملّت آشوریان و ملّت اجبسیان، کلّ اتّحاد و اتّفاق نمودند و تأسیس مدنیّت آسمانی گشت. حال این نفوذ و قوّت آسمانی که خارق العاده است، البتّه برهان کافی وافی بر حقیقت حضرت مسیح است. ملاحظه نمائید که سلطنت آسمانیش هنوز باقی و برقرار است. این است برهان قاطع و دلیل واضح.

باز گوش دهید. حضرت محمدّ اولّ خطابی که به قوم خود کرد، گفت موسی پیغمبر خدا، تورات کتاب خداست، شما باید مؤمن تورات و جمیع انبیای بنی اسرائیل شوید و موقن به حضرت مسیح و انجیل جلیل گردید. هفت مرتبه تاریخ موسی را که در جمیع ستایش آن حضرت است مکرّر می فرماید که حضرت موسی از انبیای اولو العزم صاحب شریعت بود، در صحرای طور خطاب الهی را شنید، با خدا تکلم نمود، الواحی بر او نازل شد. جمیع اقوام و قبایل عرب ضدّ او برخاستند، عاقبت خدا او را غالب کرد، زیرا حق بر باطل غالب است. ملاحظه نمائید که حضرت محمدّ در بین اقوام وحشی عرب تولّد یافت و زندگانی فرمود. به ظاهر امّی و بی خبر بود و اقوام اعراب در نهایت جهالت و همجی به قسمی که دختران خود را زنده زنده زیر خاک می نمودند و این را نهایت نخر و حمیت و علوّ فطرت می شمردند و در تحت حکومت ایران و رومان در نهایت ذلّت و اسارت زندگانی می نمودند و در بادیّه عرب پراکنده بودند و با یکدیگر حرب و قتال می کردند. چون نور محمدی طالع شد، ظلمت جهالت از بادیّه عرب زائل گشت. آن اقوام متوحّشه در اندک زمانی به منتهی درجه مدنیّت رسیدند، چنانکه از مدنیّت ایشان در اسپانیا و بغداد، اهالی اروپا استفاده کردند. حال چه برهانی اعظم از این است و این دلیل واضح است. مگر آنکه انسان چشم از انصاف پوشد و به نهایت اعتساف بر خیزد.

مختصر حضرات مسیحیان مؤمن به موسی هستند که پیغمبر بود، مسلمانها نیز مؤمن به آن حضرت اند نهایت ستایش می کنند؛ آیا این ستایش مسیحیان و مسلمانان ضرری برای آنها دارد؟ نه، بلکه بالعکس از این که تقدیس موسی و تثبیت تورات می نمایند، انصاف آنها ثابت می شود. چه عیب دارد بنی اسرائیل نیز ستایش از مسیح و محمد نمایند تا این نزاع و قتال دو هزار ساله از میان بر خیزد، این فسادها زائل شود؟ آنها می گویند موسی کلیم الله بود، چه ضرر دارد که موسویان نیز بگویند مسیح روح الله بود و محمد رسول الله تا دیگر نه نزاعی ماند و نه جدالی نه حربی نه قتالی. حال من می گویم حضرت موسی کلیم الله بود و نبیّ الله و صاحب شریعت الهیه و مؤسس اساس سعادت عالم انسانی، چه ضرر دارد، آیا این ضرری به بهائی بودن من دارد؟ نه و

الله بلکه نهایت فائده دارد بلکه حضرت بهاء الله از من راضی می شود و مرا تأیید میکند که خوب انصاف دادی، بی غرضانه تحرّی حقیقت کردی که مؤمن پیغمبر خدا و کتاب او شدی. مادام ممکن است به این جزئی انصاف این حرب و نزاع و قتال بر داریم تا بین جمع ادیان الفت حاصل شود، چه عیب دارد چنانچه سائرین ستایش حضرت موسی می نمایند، بنی اسرائیل هم ستایش انبیای ایشان نمایند، کلّ ستایش رؤسای یکدیگر کنند تا سبب سعادت کبری و وحدت عالم انسانی و عزّت ابدیّه بشر و یگانگی و الفت عمومی گردد؟ مادام خدا یکی است جمیع را او خلق کرده جمیع را رزق می دهد جمیع را حفظ می فرماید و چنین مهربان است، ما چرا نا مهربان باشیم نزاع و جدال نمائیم؟

این قرن علم است. این قرن قرن اکتشاف اسرار طبیعت است. این قرن قرن خدمت به عالم انسانی است، آیا سزاوار است به این تعصبات و تقلید تمسّک نمائیم؟ آیا سزاوار است خرافات قدیمه افکار پوسیده را سبب منازعه و مقاتله کنیم و از یکدیگر نفرت جوئیم و به یکدیگر لعن نمائیم؟ آیا بهتر نیست در نهایت الفت باشیم؟ آیا بهتر نیست یکدیگر را دوست داشته باشیم؟ آیا سزاوار نیست که به آهنگ ملأ اعلیٰ سرود عالم انسانی را به عنان آسمان رسانیم و وحدانیت خدا و تجید انبیا را در مجامع کبری و محافل عمومی ترتیل نمائیم تا جهان جنّت ابهی شود و روز موعودی محقّق که گرگ و میش از یک چشمه نوشند و باز و کبک در یک آشیانه لانه نمایند و شیر و آهو در یک چرا گاه بچرند؟ آیا معنی اینها چیست؟ این است که اقوام مختلفه ادیان متعدّده که با یکدیگر مانند گرگ و میش مخاصمه و منازعه داشتند، در نهایت الفت و محبّت با یکدیگر معاشرت نمایند و در نهایت محبّت و یگانگی باشند. این است مقصد از بیان حضرت اشعیا، و الا هرگز گرگ و میش شیر و آهو با یکدیگر انس و الفت نیابند، زیرا آهو طعمه شیر است و گوسفند طعمه گرگ دندانهای شیر کج است و گوشت خوار، زیرا دندانهای آسیا ندارد و علف و دانه را بریدن تواند و نرم نکند، باید گوشت بخورد. پس مقصد از این بشارات، الفت ملل و اقوامی است که مانند گرگ و میش اند و میان آنها الفت مشکل است، ولی در یوم موعود متّحد شوند و متّفق گردند. باری آن قرن آمده که جمیع ملل با یکدیگر در نهایت الفت باشند. آن قرن آمده که جمیع ادیان عالم صلح عمومی نمایند، جمیع اقالیم عالم اقلیم واحد شود تا نوع بشر بتمامه در ظلّ خیمه وحدت عالم انسانی زندگانی نمایند.

